

اولیٰ گنتی کنتی کنتی اناسی البیت و لطف به یعنی آیا تو لگتے ہو دی کہ مایان و ربیت اللہ
خواہم آمد و طواف کعبہ خواہم نمود آنحضرت صلعم فرمود کہ ای خیر و آدم بتو کہ درین سال
در بیت اللہ خواہم آمد ہر آنکہ تو بکعبۃ اللہ خواہی رفت و مطوف او خواہی گردید اما عمر
قاروق با این ہمہ رو بدیل ساختن و جواب ہائے شافی یافتن برہد ایستد بغیر خدا صلعم
سطن نشدہ ہمین کلام شک التیام بر ابوبکر عتیق اعادہ نمود اتہی ملخصا و ملا حسین کا شفیق
در معارج النبوۃ آوردہ روز صلح حدیبیہ یاران بغایت اندوہناک و محزون گشتند و
مقصود ایشان آن بود کہ ہمدان سال نتیجہ خواب بغیر صلعم ظاہر گرد و وقوع مکہ تبصر
شود لای قولہ گویند در خاطر بعضی از اہل اسلام شبہ آوید آمد کہ مناسب عقیدہ ایشان
نبود نقل است کہ قاروق اعظم نزد حضرت رسالت صلعم آمد و گفت نہ تو بغیر برحق فرمود
بلکہ گفت نہ ما بر حقیم و دشمنان بر باطل فرمود کہ بلکہ گفت پس چرا این ہمہ سخت و عذاب
و متعصبت و مذلت قبول میکنیم فرمود من رسول خدا ام و نافرمانی او نمیکنم و اوصاف
و معین بنیست لای قولہ عمر گفت کہ یا رسول اللہ نہ تو ما را آوردہ فرمودی کہ بکہ رویم و طواف
کعبہ بجا آریم فرمود کاری الی قولہ قاروق گفت کہ ہچنان حزین و اندوہناک از مجلس
رسول صلعم بیرون آمدم و نزد ابوبکر رفتم و حکایت گذشتہ با و در میان نهادم و از و
چنان شنیدم کہ از رسول صلعم شنیدہ بودم اتہی و فوائد ازین قصہ یہ تھا تا چہ طشت انبیا
شدند بر اولی البنی معلوم است و سبک از ان برائے حق بینان اشارتی میرود بیخ کسوم
قال اللہ تعالیٰ المؤمنون الذین آمنوا بالقرآن و رسولہ ثم لم یتالیوا و جاہدوا فی سبیل اللہ
اولنگاہم صیادقون یعنی جزین نیست کہ مومنین آتا شد کہ ایمان بخدا و رسول آوردند
باز جنگ نہ نمودند و جہاد فی سبیل اللہ کردند یعنی ہر کہ ایمان بخدا و رسول آوردہ باز جنگ

فرمود و جهاد در راه خدا نمود و من نیست و در احیاء العلوم از تصدیق بقریبان ماثور است
 که گفت انکان الرجل لیعلم بکلمة علی عهد رسول الله صلعم لیسیر بها منافقا یعنی اگر شخصی
 در عهد رسالت تکلم بیک کلمه سیکر والبتة بیکلم آن منافق است گر وید و مخفی بنماید که صبا کتاب
 اغانی اللهقان از محمد بن قاسم حدیثیه آورده که گفت ولو استطیع ان ارد امر رسول الله
 لروته یعنی اگر من طاقت داشتمی با آنکه صلح رسول الله را در تمام البتة رو کرده می و در تفسیر
 در منشور تحت قوله تم لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق مذکور است اخراج ابن جریر
 عن ابن زید بن قولہ لقد صدق قال قال النبی صلعم لهم ان قدرات انکم ستخلون
 المسجد الحرام مخلقتین رؤسکم ومقصرین فلما نزلت بالحدیثة ولم یدخل ذلك العام
 طعن المنافقون فی ذلك فقال الله لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق یعنی حضرت
 نبوی وقت سیر حدیثیه بصحا به فرمود که من بخواب دیدم که شما عنقریب داخل مسجد حرام
 خواهید شد و تخلیق سر و تقصیر بجای خواهید آورد در هر گاه بجای حدیثیه نزول فرمود و داخل مکه
 درین سال نگردید منافقان درین باب طعنه زدند پس او تم فرمود لقد صدق الله
 الکریم و تحت آیه وهو الذی کف ایذکم عنهم بیطن مکه آورده لما برکت بالشیخه قریب الحدیثه
 راجله قال صلعم ما خلدت القصوی وما فاک لها تجلق ولا کن حبسها حابس القیل
 والذی نفس محمد بیده لالیسا لونی خبطة یعلمون فیها حرمان الله الا اعطیتهم یعنی
 هر گاه بمقام شنبه راجله پیغمبر صلعم نشست و برنج است گویا نجفت آنحضرت فرمود نشست
 نگر وید ناقه و نعاوت او بود و لا کن ناقه راجس که در هر کفیل اریه راجس نود یعنی خدای
 فرمود قسم بخدا که قریش کاسه از من طلب نخواهند کرد که در آن عظمت خدا بود مگر آنکه
 من قبول خواهم نمود و بگذافی البخاری و این اطلاع و اظهار و اعلام برات همین فائده

می نماید که آنچه پیش آمده است مسلمانان بران آگاه شده تر و دونه نمایند بلکه باور کنند
 که هر چه پیش خواهد آمد از جانب خداوند تقدیر است و درین تصدیق آیه کفایه پیغمبر غنیم
 و ایدیکم غنیم آمده باز بر این شبهه و شک آوردن و بقیه ایشان رسول الله صلعم مطمئن
 شدن و از مجلس رسالت مترو و رفتن و بیا بویگر اعاده شک فرمودن و باز گفتن که
 استطیع ان اردنا رسول الله و دونه از منزلت پاک کفر و نفاق و عهد و شفاق
 مدایح بالا وارد و بعضی شرح بخاری در سعادت آورده ان عمر کان الی بده الواعظ
 من المولود فلو بهم وضعف الایمان ثم صلما یانه را سخا کما لعل منه صاحب لوا مع
 التشریح علی صفحہ ۲۰۴ و انت عارف ان الله لا یقبل اعمالهم عرفاء اننا کیف یقال
 که هر آنکه بر آنکه عمر فاروق شرف بجزت و سبقت و بشارتة الجنة و شهادت من العاقبة
 و تخریث ملائکه و تکلم فرشته بر زبان اوست چنانکه آورند ان رسول الله صلعم
 قال لقد کان فیما قبلكم من الامم ناس محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر ابی بلهم
 الملائکه وقال صلعم ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه وقال صلعم ان الله وضع الحق
 علی لسان عمر ليقول به وقال صلعم ان السکینه تنطق علی لسان عمر وقال صلعم تکلم
 الملائکه علی لسان انبیا و شاید که این انبار در حدیثش همین فائده جنیده استخراج کرده
 اند تا قوله ما شکلت مناسلت الایو من ذلک کلام ملائکه بشمار آید فنحوز ما لله العظیم
 و اعتراف بعضی شرح بخاری در شان وے که عمر از مولفه القلوب وضعفا ایمان
 تا زمان حدیبیه بوده سندش منتهی نمی شود بلکه حدیث نبوی که در تقسیم غنایم حدیبیه و بجز
 تقاریر بر آنکه مولفه القلوب بودنش بعضی قاطع بر آنست که همه مقسوم علیهم مولفه القلوب
 بودند بدلیل قوله صلعم ان قریشا حدیث هدی بجاته و صحیته وانی اردت ان اجیرهم

وانا لعنم الجدریث كما مضى مع ترجمته رواه البخاری وبعده انان آورده قاصحاب یومئذ
 عقابم کثیره وخصم فی الیها جویتن والطلقا رولم یط الا لاضار شینا کما سبق الصفا فافهم حالا
 بفرمانید که عمر فاروق تحت قوله قال تطیعوا ولیکم الله اجر احسن واغل شدیداً تحت وان
 تنولوا کما تولیتهم من قبل یعنی حکم عذاباً الیما در آمد انکون حال عامه مکرمین صلح حدیبیہ را
 شنید روی ابن النذر عن عمر قال فلما فرغ من قضیة الکتاب قال رسول الله صلعم
 لاصحابه قوموا وانحرفوا فاحلقوا فوالله ما قام رجل منهم حتی قال ذلك ثلاث مرات فلما
 لم یبق احد قام فدخل علی ام سلمه فذکر لها ما لقی من الناس فقالت ام سلمه یا نبی الله
 انکب ذلك قال نعم قالت فاخرج صلعم لانه لم یجد احداً منهم حتی انکب بطنک وتدعو حالک علیک
 فقام الی صلیم ففعل فعلوا الی من قصید یعنی هر گاه قضیه کتابت صلح بفرغ رسید آنحضرت
 سه مرتبه حکم در داد که تخریب کنید و سر ترا شدید قسم بخدا که از ایشان برتجاست آنحضرت
 صلعم این ترموی صحابه را بام سلمه حکایت فرمود او گفت که یا رسول الله ایادوست
 میدارے که بجا آر و پس کسی کلام مکن و بدنه خویش را تخر سازی و مو تراش خود را
 طلب کن تا سه مرتبه اشداً آنحضرت همچنین کرد و کرامت کیشان نیز اتفاق فرمودند نقل
 الحافظ السیوطی فی الدر الثمور ویکذا فی جامع الاصول پس مکرمین صحابه را چگونه فضیلت
 بارقه سے سزا و ایشان چگونه متصف با طاعت خدا و رسول سے باشند که در آنها شیخ
 اصحابه ابو بکر نیز شامل بودند اما آنچه گفته اند که خلفا ثلاثه و صحابه بیشتر با بجمه سابقین
 اولین و اصحاب بیعة الرضوان اند که او تدرج ایشان رضی الله عنهم و رضوانه
 فرمود و تحقیق بصدان رب العزة مرضین را بخت میرساند اول آیه و السابقون
 الاولون است که ران رضی الله عنهم و رضوانه آمده دوم آیه لقد رضی الله عن

المؤمنین اذ یبالیعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل اللہ السکینة علیهم است که این آیه
 ازین سال ششم از بیعت رضوان تعلق دارد پس این همه محبت حق تلاشه و تسبیح بیشتره
 غیر مفید است چه عظمت و بزرگواری منصب خلافت در آنوقت آنها را حاصل نبود
 لهذا این محبت بکار نمی آید و بشارت جنت بمصدق من قال لا اله الا الله مستقیماً بقلبه
 قل له الجنة هر کلمه گوید دعوی دخول جنت باشد و اگر گویند که برکن ایقان شرط است و نه هر کلمه
 مستحق گفته خواهد شد و عبد القدر بن ابی بن سلول امیدوار این کرامت می باشد پس آنکه
 کجا ثابت که صحابه بیشتره بالجمه ایمان بالایقان آوردند تا بر آنکه آنها حدیث بشارت
 مستقل نبودند حال آنکه همین امر میحوش عداست و مصححاً البطل بالاستدلال می آید
 و بسبقت و رضوان بر آنکه عامه اشخاص ادعا نمودن نمی سزد و بوجه ذیل اول
 آنکه در آیه و السابقون لام استغراق و جنس غیر مسلم بلکه این لام عهد است که با شیخ
 معین فائده رسانیده در آیه ان الذین بیاتکونک هم موصول عند اهل الاصول
 یعنی عموم افراد صادق نمی آید تا هر دو جای بشارت تحت عوام گیرند و هم آنکه جهابذ
 محدثین سنت قرار داده اند که السابقون الاوکون وهم من صلی الی القبلتین فی قول
 ابن سبیب و طائفة و اما فی قول السبعة اهل بیعة الرضوان و فی قول عطاء و محمد بن کعب
 اهل بدر انقی بالعهدة النوادی فی شرح مسلم فی فضائل الصحابة مختصر ترجمه آنکه سابقون
 اولون آنانند که در مسجد قبلتین نماز خواندند یا اهل بیعت رضوان اند یا اهل بدر می باشند
 و باقی نوع کان عبد القدر بن ابی سلول مناقب بالجهر به شرف میداشت چنانچه آیه
 و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین که در سوره بقره است
 آنچه گفته اند که میگوید است و گفته اند که عند البجوه نازل شد که مضمی اسناد همایشان

ابن ابی سعلن النفاق سے بندہ بہین استخوانیہ محکوم باسلام و سابق الاسلام بود و وہ
 مدارج النبوۃ مذکور است و توجیہ پیران در ادن آنحضرت صلعم برائے کفن ابن ابی
 بعضی دوان پیران التوجیہ کردہ اند کہ در روز بدر کہ مسلمانان حیا س را اسپر کردہ
 بودند و بہتہ ساختہ بچہت آنکہ قامت بلند داشت پیران بیچ کس برقد و عی راست
 منی آمد عبد القدر بن ابی پیران خود را دروسے پوشانید حضرت سکافات کرد تا بار
 و سے بروا نہی پس توجیہ بہر و چیکہ باشد حضوری ابن ابی در بد ثابت و در مقام توجیہ
 میسر نمی شد لهذا سابق الاسلام بودنش بقرار محدثین ثابت گردید و حضوری او
 در بیعتہ الرضوان پس محدث مدارت بعد ازین آورد و بنا کر ام بہار و طلب آمرزش
 بہت آن بود کہ گویند مشرکان در روز حدیبیہ لعید اللہ گفتند کہ محمد را منی گذاریم
 کہ در مکہ در آید و لیکن ترا اجازت میدہم کہ عمرہ بگذارے او گفت محمد پیشوا و کماست
 بروے پیشے منی کتم انتہی و اگہ اندلجہ حاضرین حدیبیہ بیعت کردند مگر یک کس کہ
 خد بن قید بود و نام دیگر یانیا و روند پس معلوم شد کہ ابن ابی حاضر حدیبیہ و مشرکین
 شجرہ می باشد لهذا سابق الاسلام بودنش از بیجا ہم ثابت گردید پس اگر ہمہ مورد
 رضوان قرار دادہ شوند می باید کہ ہمہ منافقین و ایشان سہم بودہ نصیب رضوان
 برندہ ہوتا و کسا بکرسالوار پیشہ تروی میداشتند چنانکہ الی الان شنیدی
 اینست بچونہ از رضوان چیزے خواہند برد سوم آنکہ لفظ سابق و رایہ والسابقون
 بوجه شاق آمدہ از ان سبقت الی الایمان یا الی الہجرۃ الی الموت یا الی الہیجا و ہذا
 نمی شود بجز بتا بر اصول میاید کہ تیبہ اللہ مقبوعی عام جمیع حسنات مراد از ان بود
 و اینست بچونہ از رضوان چیزے خواہند برد سوم آنکہ لفظ سابق و منہم سابق الخیرات

اے سابق در جمع اعمال خیر و افعال حسن و جو کہ ان قولہ تم است اولک السالکون
 فی الخیرات وہم لها سابقون حالاً لظہرے باید کردین معنی کدام مصداق سابقون
 اولون اند چونکہ شیوخ صحابہ باعتبار جمع اعمال خیر کہ در ان سبقت الی الجہاد ہم ہست
 سابق بر سابق ثابت نشد لہذا داخل سابقون اولون نمی باشند چہاں ہم آنگہ
 قال اللہ لکم سابقوا الی مغفرۃ من ربکم یعنی سبقت نماید طرف مغفرت او تم شانہ
 کہ بروردگار شما است و این حاصل نمی شود مگر باطاعت خدا و رسول چنانکہ در
 آیہ فان تطیعوا الذلت و بہین معیار درین بحث است و اطاعت خلقا و صحابہ ہست
 یافت نشد بجز انحراف و اعتناق سالوار لہذا ایشان مصداق و السابقون ہست
 اند تا برائے آہنارضوان الہی قرار دادہ شود بچشم آنگہ تفسیر آیہ و السابقون الاولون
 کہ در ان سبطہ رایے ہجرتین وومی القار سومی تابعین باحسان راستوہ
 دیگر خاد قرآن بہین ترتیب طبقات مع معنای و صفات ہر سبطہ مذکور است
 و ان آیہ و الذین آمنوا و باجروا و جاہدوا فی سبیل اللہ و الذین آؤقوا و نصروا
 اولک ہم المؤمنون حقان مغفرۃ و رزق کریم و الذین آمنوا من بعد و باجروا
 و جاہدوا معکم فاولک مکمل است انان بعد و یا ہم کہ ما ذکر فی الصدر ہوز کر السالکون
 حالاً لظہرے باید نمود کہ در صفات ہر سبطہ آنچه قدر مشترک است امر جہاد است
 چونکہ حضرات شکاہ بہرہ و سبقت الی الجہاد نیا داشتند لہذا در تعریف السابقون
 داخل نیاند و ہونند این معنی حدیث عثمان غنی است آنچه حافظ سیوطی در رور
 منشور تحت آیہ و ہنم سابق الخیرات آوردہ قال سابقنا الی الجہاد ہیں و افہ شد
 کہ ہر او از سابقون انکسان سے باشند کہ از صف کار و ار سبقت ہر اسے جنگ

کفار فرمودند ششم آنکه معنی رضوان می باید شنید که رضوان غضب بر ضد و فعل
 حسن و قبیح می باشد و اثرش ایفا عمل فعل می رسد تا آنکه رضوان و غضب بشخصه
 بلا وقوع فعل بود چنانکه اگر کافر اسلام آورد رضا و الهی بر اسلام آوردن مسلم
 است و اگر او نماز و روزه بجا نیاورد و بیگناه مشغول نماید غضب الهی بر شرک و انقض
 و ارتکاب منکر خواهد گردید اگر رضوان غضب بلا الحاق فعل بشخصه می بود در حال

کفر و اسلام و اطاعت و نافرمانی مدام بحاله ماندی و هر خفتد پس معنی آیه لقد رضی الله
 عن المؤمنین که اذان رضوان بر آنکه ایشان استرل می نماید این است که لقد

رضی الله البیعه عن المؤمنین زیرا که رضا فعل متعدی است بر آنکه مفعول آن
 حرف صلته می باید لهذا عن المؤمنین مفعول رضی نمی شود بنا ما افاد من علی ما
 ربهما المتکلمین فی تشدید الطمان پس همین معنی آیه رضی الله عنهم است او رضی الله
 السبقة عنهم مفعول رضی هر دو جا مقدر است و عن المؤمنین و عنهم جار مجرور اند که
 متعلق بر رضی می باشد فعلی ذلک در بیافیم که رضوان و غضب دوامی نمی شود
 بلکه بعد و افعال سار و دائر می ماند مقم آنکه در بیالعیین اصحاب و قواد آرباب
 نکث و دغا بود و بیعت رضوان آنچه بر آن لقد رضی الله آمده آن بود که فرار
 نخواهند کرد و کما فی التجاری و زمین معاينه موجب خوشنودی خدا گردید پس او تم

هر دو گروه اشارت تهدید و ایشارة میفرماید ان الذین یبالعونک انما یبالعون

التهدید المرفوق ایدیم پس نکث فاما نکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه ان تر

قیوتیه اجر عظیم یعنی آنکه بیعت تبوی سے سازند جزین نیست که بیعت بخلاص نماید

و مدت خبر دوست ایشانست پس هر که نکث کند پس جزین نیست که او بر نفس

خود نکست کرد و هر که بخدا معاهده کرده وفا نماید پس قریب است که خدا او را اجر بزرگ
 می دهد انقی اگر در میان تعیین این هر دو طایفه کسی بودند این تہدید فائنائیکت علی
 نفسه الیہ لغوئی معنی سے بود و بخلف و قوله ید الترفوق ایہم ظاہر ابہین مراد
 است کہ معاهده بہتیر را ہو و لعب نشان د چنانچہ میگفت رسول اللہ کنا نخوض و نلعب
 و آنحضرت میفرمود ابانقر و آیاتہ و رسولہ کنتم شہزادان رواہ عن ابن عمر صاحب کتاب
 النقول فی تفسیر قولہ لعم و لکن سالتہم لیسقولن انما کنا نخوض و نلعب بلکہ این معاهده
 بخایستعالی است آنچه میگوید فائنائیکت علی نفسه و قادر بانتقام و سزا و مکافات
 نکست سے باشد اگر بلہ میان تعیین جان نشان صادق بودندی چرا ضرورت بیعت جدید
 پیش آمدی چه بیعت اسلام کہ در سابق نبودند کفایت داشتی پس از تجدید بیعت
 علی الموت او علی عدم القرائع بیان است کہ ایشان از سابق الایام تا این زمان
 محتاج البجان در امثال احکام شرعی مانده اند تا آنکہ رسول خدا صلعم دست خود را دست
 عثمان قرار دادہ بیعت علی عدم القرائع فرمود تا او را محبت برقرار نمایند پس چگونه متوہم
 شود کہ رضوان بہم میان تعیین باقی ماند بلکہ رضوان متعلق باصحابہ و قابو و اصحاب نکست
 از یوم صدور رضوان تا ایشامانہ ندچہ او تم عن المؤمنین متعلق کرد و تعریف مومن
 انفا گذشت در آیه انما المؤمنون الی قوله ثم لم یرتابوا و باہدوانی سبیل اللہ و کلام
 الصارقون و در آیه انما المؤمنون الذین آمنوا بانقر و رسولہ و اذا کالوا معہ علی امر علی
 لم ینذہبوا حتی یتاؤلوا و شیوخ ثلاثہ الیہ بعد اذ فائنائیکت علی نفسه میباشند
 کہ آہنہ جہاد یا نفسہم کردند نہ وقت دار و گیران از پیہر گرفتہ فرار سے کردند
 بلکہ آنوقت مسلم مفروین را آواز میداد و کسی شنوائی شد قوله لعا سألہ و الرسول

بجمله کلمه فی احکم فانما حکم غما بغير الایه یعنی مدسول شمارا از پس شما و طلب آواز میزد
پس از آنکه جزا داد و شمارا باندو همی بالاسک اندوهی انهمی و برائے شکست معاہدہ عدم قرار
تلاشہ تا جرائے حادثہ احواد و اوقات غزوه خيبر و وادی الرمل و خنین شہادت میدهند
کہ این ہمہ بعدین معاہدہ عدم قرار یوم حدیبیہ از آنها سرزده پس تا کثین عہد کو
برضوان الہی میرسد کہ از اول سبأ از ان بوده اند و در زمین ابام حدیث خاصص
النعل بشان ولایت آب از تخمیر ذوالجلال وارد شدہ ہر چند کہ سخن ہوس غمناک
الغدا تثنیٰ خود بخود حضرت رسالت نمودند مگر پہنچ وجد کارگر شد چنانچہ محمد
لسانی و حاکم صاحب مستدرک و از ایشان جدا از الہ انخفا آورده اند عن علی
قال جبار النبی صلعم اناس من قریش فقالوا یا محمد انا حیرانک و حلفاک وان من
صبیدنا قد اذوک ایل لہم رغبتہ فی الدین و لا رغبتہ فی الفقه انما فرقوا من ضیاعنا
واموالنا قدر دگرم الینا فقال صلعم لابی بیرما نقول فقال صدقوا اہم حیرانک و
حلفاک فتغیر وجه النبی صلعم ثم قال یا معاشر قریش و التریبعثن اللہ علیکم جلالہ
قد اتممن اللہ فیہ للایمان ولیضربکم علی الدین او یضرب بعضکم قال ابو بکر انا ہویارسول
اللہ قال لا قال عمر انا ہویارسول اللہ قال لا ولا کن ذلک الذی یخصف النعل وقد
کان علی صلعم علیا بعد یخصفها و قال اللہ و طائفہ قد اہتمت القسم لظنون باللہ
غیر الحق یظن الیٰ ہل یقولون ہل نسا من الامر من شیئی قل ان الامر کلہ للہ یخون
فی القسم بالایدونک و در سال ہفتم از ہجرت غزوه خيبر کہ مشتمل
بر فتح قریب و غنائم کثیرہ و مقام اقطان صحابہ در ایفائے عہد و شکست معاہدت
عدم قرار بودیش آید ششمی علم الکلام فارہ فی نسب شاہ ولی اللہ در ازالہ

بجمله کلمه فی احکم فانما حکم غما بغير الایه یعنی مدسول شمارا از پس شما و طلب آواز میزد
پس از آنکه جزا داد و شمارا باندو همی بالاسک اندوهی انهمی و برائے شکست معاہدہ عدم قرار
تلاشہ تا جرائے حادثہ احواد و اوقات غزوه خيبر و وادی الرمل و خنین شہادت میدهند
کہ این ہمہ بعدین معاہدہ عدم قرار یوم حدیبیہ از آنها سرزده پس تا کثین عہد کو
برضوان الہی میرسد کہ از اول سبأ از ان بوده اند و در زمین ابام حدیث خاصص
النعل بشان ولایت آب از تخمیر ذوالجلال وارد شدہ ہر چند کہ سخن ہوس غمناک
الغدا تثنیٰ خود بخود حضرت رسالت نمودند مگر پہنچ وجد کارگر شد چنانچہ محمد
لسانی و حاکم صاحب مستدرک و از ایشان جدا از الہ انخفا آورده اند عن علی
قال جبار النبی صلعم اناس من قریش فقالوا یا محمد انا حیرانک و حلفاک وان من
صبیدنا قد اذوک ایل لہم رغبتہ فی الدین و لا رغبتہ فی الفقه انما فرقوا من ضیاعنا
واموالنا قدر دگرم الینا فقال صلعم لابی بیرما نقول فقال صدقوا اہم حیرانک و
حلفاک فتغیر وجه النبی صلعم ثم قال یا معاشر قریش و التریبعثن اللہ علیکم جلالہ
قد اتممن اللہ فیہ للایمان ولیضربکم علی الدین او یضرب بعضکم قال ابو بکر انا ہویارسول
اللہ قال لا قال عمر انا ہویارسول اللہ قال لا ولا کن ذلک الذی یخصف النعل وقد
کان علی صلعم علیا بعد یخصفها و قال اللہ و طائفہ قد اہتمت القسم لظنون باللہ
غیر الحق یظن الیٰ ہل یقولون ہل نسا من الامر من شیئی قل ان الامر کلہ للہ یخون
فی القسم بالایدونک و در سال ہفتم از ہجرت غزوه خيبر کہ مشتمل
بر فتح قریب و غنائم کثیرہ و مقام اقطان صحابہ در ایفائے عہد و شکست معاہدت
عدم قرار بودیش آید ششمی علم الکلام فارہ فی نسب شاہ ولی اللہ در ازالہ

الشفا در ماثر عمر الفاروق آورده عن علی قال سار رسول الله صلعم الى خيبر فلما
 اتاه بعث عمر و بعث الناس الى مدینتم او قصرهم فقاتلوه فلم یلبثوا ان هزموا عمر
 واصحابه فکفوا و ابحیونہ و کتبهم اخرجہ الحاکم یعنی رسول خدا صلعم عمر را مع مردمان
 طرف خیر بیان فرستاد پس مقاتلت نمودند و درنگ نکردند که بهر میت آمدند پس
 مردمان عمر را نسبت بکین میکردند و او مردمان را انتہی ملخصاً و صاحتب ان الله اشفا
 در ماثر علی بن ابي طالب آورده عن سلمة بن الاکوع قال بعث رسول الله صلعم
 ابا بکر یرثیة الى بعض حصون خيبر فقاتل و رجع ولم یکن فتح و قد جهد ثم بعث من
 الغد عمر فقاتل ثم رجع ولم یکن فتح و قد جهد فقال رسول الله صلعم لا عطين الراية
 غدا ایما یحب الله و رسوله و یحبہ الله و رسوله کرا غیر قار لا یرجع حتی یقع الله
 علی یدیه یعنی رسول خدا صلعم ابو بکر را علم دارش کند نموده بعض قلعها کو خیر فرستاد
 او مقاتلت کرد و پس آمد و فتح نشد حال آنکه کوششش نمود باز آنحضرت صلعم فرستاد
 دیگر عمر را فرستاد پس قتال فرمود و رجعت کرد و فتح نشد حال آنکه کوششش نمود
 پس آنحضرت صلعم فرمود البتة البتة رایت را بر روز فردا بمردی عطا کنم که او خدا
 و رسول را دوست میدارد و او خدا و رسول دوست میدارند او کرا غیر قار
 است بر نمی گردند آنکه او تم بر دست وے فتح دهد و بگذرانی مطالب السؤل لابن
 ظلم الشافعی و در مدارج النبوة مذکور است که عمر خطاب دو مرتبه در خیر حمل فرمود
 قبل الی بکر و بعد وے اما صورت مجبور در آنکه مقصود ندید و واقعی آورده
 که عمر خطاب از حمله آوری مر حب تا لشکر مسلمین بهر میت خورد و آمد حال بعد
 یکساں در خیر دریا فلبتم که در آیه فمن نکث فانما نکث علی نفسه اشارت بهین که بخنگان

و هم زمان ایشانست چه اینحضرات وقت پسریمت و فرار معا هدیه بیعت بر عدم
 فرار و معا هدیه بیعت علی الموت را یکسر شکستند و تهدید قرانی ید القرفوق ایدکم
 را بیک شمرند و قوله تم که بر رضوان الهی منطبق است و این عدم عندنا با وجود
 دعوی حسینا کتاب القذیحوی نتجینند و حدیث نبوی الجحیم تحت بارقه السیف
 را کافی البخاری عوض حفظ جان فرودختند و آیه بل اولکم علی تجارة تنجیکم من
 عذاب الیم تو منون بالشر و رسول و تجاهدون فی سبیل اللہ الاتی را و حدیث
 موسی بن جابر بنقیسه و مالکی سبیل اللہ را کافی البخاری از ول صلابت منزل
 را نیدند مقتولین قوم در غده فرار عمر گفته اند که مثلک الخلفه بود و این چه وقایع
 است که در بیان نمی آید و سفها و بلبها که هم این اعتذار راضی نیشوند چه خدا
 تم چرا از حکم سیف او راستی نداشته و پیغمبر او را چه همراه خود بر و آیا او تعالی
 قدرت میداشت که در چنانچین سیوف منتظر الخلفه را محفوظ داشتی و آیا علی
 بن ابیطالب نیز منتظر الخلفه نبود و حضرت پیغمبر او را بار بار بر دفع اشرا با من
 جنگ احد و هم درین جنگ خیبر مامور میفرمود و آنحضرت بنفس نفیس هم منتظر
 الحیوة فی النبوة بوده چرا در تیغ و سنان و سنگ اشرا حاضر میدان غزوات می شد
 بلکه همه فانیان تیغ زن منتظر الحیوة بودند چرا مقابل کفار آمده فرار اختیار نکردند
 فاینذا الاعتذار الا اختلاق حال آنکه آنحضرت صلعم از بر فاشگی رضوان در همین حدیث
 راست انبیا فرمودند که انا نکه بهریمت و لیس آمده اند لا یجب اللہ و رسوله و لا یجیب
اللہ و رسوله را صدق شده اند و سانه دیگر و خیبر فارتگره صحابه بر اثمار
وزنان دیر و است در جامع الاصول مذکور است عن عمر باطن السیوف

نزلت مع رسول الله صلعم قلعه خیر و کان صاحب خیر رجلاً قاضیاً قبل الجبل الی الذی صلعم
 فقال یا محمد لکم ان تدبوا حمرنا و تاکلوا حمرنا و تصربوا اننا نقضیب رسول الله صلعم
 الی قوله الراوی ثم قام فقال صلعم بن کلام طویل ان الله تعلم یحل لکم ان تدخروا
 بیوت اهل الکتاب الا باذن الایاقون و لا تضرب سناهم و لا اکل ثمنهم انتمی ملخصاً
 یعنی صاحب خیر بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای پسر اسے شما حلال است که حمار ما ذبح
 نماید و ثمر ما بخورید و نسوات ما را نیز نید آنحضرت صلعم بعضی آمد و در کلام مطویل
 فرمود صحابیه را که خدا حلال نکرده است که در خانه های اهل کتاب داخل شود
 مگر باذن صاحب خانه و نه بجانز فرموده است زدن نسوات آنها را نه نوروت
 اثار ایش ترا انتهی این واقعه هنب مخبر است که مسلمانان تا امروز خوی ایام
 جاهلیت میداشتند که یک قبیلہ بر قبیلہ دیگر تاخته تاراجی میکردند و بوی اسلام
 و اطاعت ملک علام در شام آنها جاکی معرفت بود و همواره پیرامون تاراجی
 و فارتگرے خلق الله ماندند و تا مشرختایم جنایات ظاهری نمودند و حال آنکه پیغمبر
 شراکت دعوت اسلام او انمی فرمودند چنانچه صلعم فی الکلام شاه ولی التدریس
 القول الجبیل اعترف است که فرمود و کانت بیعة الاسلام متروکة فی زمن الخلفاء
 اما فی زمن الراشدین منهم فلانت دخول الاسلام فی ایاهم کان غالباً بالقهر
 و السیف لا بالتالیف و انهارا بران و لا طوعاً و رغبتاً و اما فی غیرهم قلاً بهم کالتوا
 فی الاکثر طلبة فستمة لایهتجون با فاشه السنن یعنی در زمان تدوین حدیث اسلام
 متروک بود و اما در ازمته خلفا را شدین باین سبب که دخول اسلام در ایام
 ایشان غالباً بالقهر و سیف می بود و بالتالیف و اظهار دلائل و معجزات نه طوعاً

تر رغبت و اما در عهد غیر راشدین پس بر آنکه اکثر ایشان ظالم و فاسق بودند
 اهتمام بقایم داشتن سنت های نبوی نمیداشتند انتہی فاحفظ و رسول خدا صلعم در
 تقسیم خمس خیر تمیز در بنی ہاشم و در قرابت عثمان مبین فرمود چنانچه در صحیح بخاری
 است عن جابر بن مطعم قال منیت انا و عثمان بن عفان الی النبی صلعم فلما اعطیت
 بنی المطلب من خمس خیر و ترکنا و نحن بمنزلة واحدة منک فقال انا بنو ہاشم

و بنو المطلب شی و احد قال جبر و لم یقسم النبی صلعم لنبی عهد الشمس و بنی نوفل
 شیباً یعنی خیر گفت که من عثمان نزد پیغمبر خدا رفیق و رفیقیم که بنو المطلب یا از خمس
 خیر عطا کردی و بدانند اوی و ما در قرابت با تو بمنزلت واحد ایم آنحضرت فرمود
 کہ چیزی نیست کہ بنی ہاشم و بنی مطلب و احد اند یعنی شما شے واحد با منی
 با شیب خیر میگوید کہ رسول خدا صلعم ~~بنی ہاشم~~ بنی نوفل را چیزی نداد
 انتہی پس ظاهر شد کہ عثمان غنی را از قرابت تزویج رقیب و کلثوم فاندقی نزدیک
 است فافہم و بعد فتح خیر حادث و ترکوک قائم آورد کہ مہاجرین و بدرین
 و رضو این و اکابر صحابه راشدین و حم العصابہ صلابت این رسول خدا صلعم را
 در حال نماز خواندن بسج آوار طبل تجارت گذاشتند ترک مامومیت نموده
 بر آنے خریدند اجناس تقدّموا اللّٰہ علی الآخرة کرده رفتن چنانکہ او تعالی
 میفرماید و اذا راو تجارة اولہوا الفضل الیہ و ترکوک قائم یعنی و ہر گاہ تجارت
 با طبل را دیدند بان سوچرا گندہ شدند و در حال قیام ترا ترک دادند و روی التری
 بن الی ہریرة قال کنا جنوساً عند رسول اللہ صلعم او نزلت سورۃ الحجۃ یعنی
 آنحضرت بودیم بمکہ بیت آنحضرت ندیم وقتیکہ سورہ جمعہ نازل گشت و ابو ہریرہ

در سال بیستم اسلام آورده و غزوه خیبر در ماه محرم الحرام سال مذکور بظهور آمده است اما مهم البخاری در باب اذا نفر الناس من الامام فی صلوة الجمعة فصلوة الامام ومن لقی جائزاً از جابر بن عبد الله روایت آورده قال بینما نحن نصلی مع النبی صلعم اذ اقبلت غیرنا تحمل طعاماً فاللقنوا الیه حتی ما لقی مع النبی صلعم الا انتم عشر رجلاً فنزلت واذا راوا تجارة اولوها القنوا الیه و ترکوک قائماً یعنی در زمانید مایان یا رسول الله نماز میخواندیم که قافلہ تجارت طعام آمد پس همه طرف آن التفات کردند و نزد آنحضرت صلعم باقی ماند مگر دو آتوده کس پس این آیه نازل شد و بخاری در تفسیر سوره الجمعة همین روایت را بقی الا انتم عشر رجلاً آورده و الا انتم عشر رجلاً یعنی سه تا و دو تا و یکتا نیز می آید و عبارت باب اذا نفر الناس الی قوله فصلوة الامام ومن لقی جائزاً بر حوازی اربعه الامام احد کما افتی به انهم ابو حنیفه و لالت واضحه و ابرو که در نماز جمعه سه کس ماموم و یک امام کافی می باشند و روایت قناده که شیخهم فی الاسلام العسقلانی در فتح الباری استخراج فرموده مؤیدین عدد چهارتا است که قناده گفت که لم یبق مع ابنی صلعم الا رجلان و امراد یعنی در آنروز از صحابه تنزد رسول خدا صلعم باقی نماند مگر دو مرد و یک زن انتهى اما روایت اشاعره رجلاً مصنف حماة حریم تسعة عشره بالجمعة است تا دخول ایشان در آنها منطون باشد با عماد و بنیاد آنکه در آیه اذ راوا استغافی و اختصاصی بعد و همین نازل نشد و جمع بسور کلید هم نیست پس استثنای هر عدد که مناسب باشد کرده آید و هر چه خواهند گویند و بی تهریزند انفعان یعنی بعضی بعضاً را که آن مخصوص هم باشد پس بد استثناء

که آنمخصص بیت علی و فاطمه علیهما السلام است که در قرآن چنین آمده ^{۱۵۱} لَا تَجْرِمُوا

بِجَارَةٍ وَلَا يَمِيعَ عَنْ ذِكْرِ الْحَيَاتِ که میفرماید فی بیوت اذن التذکران ترصع و یذکر

فیهما اسمها بالعز و الاصل رجال بالاطمین تجارت و لایع عن ذکر اللذکر و اقام

الصلوة و ایثارا لزرکوة بخافون یوما تنقلب فیه القلوب و اللبصار الخ یعنی

در خانه ها و کوه که او تم حکم داده است که بلند کرده شود آنرا و یاد کرده شود و اینجا

نام او تم بیای که یاد میکنند جدا بقیع لای را در اینجا با صبح و شام مرومانی

که باز تدار و ایثار تجارت و خرید و فروخت از ذکر خدا و برپا داشتن

نماز و اذن زرکوة می ترسند از روزی که در آن روز قلوب و البصار منضطرب

و منقلب شوند انتهی پس این مخصص آیه از اذکار تجارت اولیها و انفسها الیهما

و ترکوک قایما است که هر سه صفت تجارت و لیه و ترک صلوة چنانکه در اینجا

ذکور شده بین صفات یعنی لیه و تجارت و با قامت صلوة معه در اینجا زانده

در مخصص آیه پس واضح گشت که حد مستثنی اصحاب صلوة درین آیه

وارد است و پیش ازین نمی باشد و این خواص که دیدار ابروین مقدم

نمازند تمهد به صاحبین است چنانچه ابن مروویه از انس بن مالک بریده

آورده قال قال رسول الله صلعم بذه فی بیوت اذن التذکر فقام رجل فقال

ای بیوتنا بذه یا رسول الله قال بیوت الانبیاء فقام انیاء بکر فقال یا رسول

الله بذا صیبت منها الیه بیت علی و فاطمة قال نعم من انی حنلها لندعه عنی ای فقط

السیوطی فی الدر المنثور نجیسی فی تفسیر و حد سید جمیع البیان ایضا لمخصص

بیت علی و فاطمه ^{۱۵۲} لَا تَجْرِمُوا ^{۱۵۳} بِجَارَةٍ وَلَا يَمِيعَ ^{۱۵۴} عَنْ ذِكْرِ الْحَيَاتِ ^{۱۵۵} لَا تَجْرِمُوا

برخواست و گفت این خانہ ما کد ام اندیا رسول اللہ فرمود خانہ ہائے اعتبار
 پس ابو بکر برخواست و گفت یا رسول اللہ ازین بیت البتہ خانہ علی و فاطمہ
 ہست فرمود آنحضرت کہ آری از افاضل و بہترین آہنا است انتہی پس
 ظاہر شد کہ روز جمعہ صحابہ و رجال قیام بصلوٰۃ ادا فرمودن آنحضرت را گنا
 و علی و فاطمہ پس باقی مانند و این ہم ظاہر گشت کہ مراد از آنکہ بدریا فتن تجارت
 و طبل آن بہمان مردم رفتند کہ بشتغولے تجارت بلہیم تجارت و بیع عن ذکر اللہ
 بودند و این از عفت منافقین است کہ اولتم در سورہ المنافقون در ایشان
 میفرماید لا تلہکم اموالکم و اولادکم عن ذکر اللہ فافہم حال آنکہ آئنا فقہین در عین
 صلوٰۃ باموال و اولاد خود بامشغول نمی شدند و اینان بعد بشتغولی نماز گر بکنج
 و باز مستحق کرامات الہی و بشارات از رسالت پناہی تجویز کردہ میشوند و این
 امر واضح است کہ بر نماز جمعہ تجارت خرید و فروخت را مقدم میداشتند
 و تو شیخ این تشخیص در حدیث ابو ہریرہ است کہ شیخ بخاری و شیخ مسلم از
 مسند نقل کردہ اند کہ گفت انکم لقولون اکثر ابو ہریرہ عن النبی صلعم واللہ اعلم

وان اخوتی من المهاجرین کان لی تعلم الصفق بالاسواق وان اخوتی من
 الانصار کان لی تعلم عمل اموالہم و کنت امرأ مسکینا الازم رسول اللہ صلعم
 علی ملکی لبطنی از حدیث کار تجارت مخصوص بہا جریں ثابت شد و پاکسے
 تجارت با و از مال تجارت آمدن کے ساکن میماند کہ سوئے آن ضرور ہوتا
 عمل اموال تیرے کے شکستہ پاسے ہیند نہ کہ دسپے ایشان ضرور ہوتا ہوتا
 اور تجارت پیشہ ہونے نہایت بسیار اندازا بھلا قول عمر بن خطاب بن کعبہ

سید القرائی صحابہ است کہ فرمود قد البانی الصفوق بالاسواق یعنی
 ہر آنکہ وہاں انداخت مرا خرید و فروخت بازار از تعلیم یافتن قرآن و ابی بن
 کعب بوی میفرمود و شغلن القرآن و شغلک الصفوق بالاسواق یعنی مرا
 قرآن مشغول داشت و ترا خرید و فروخت بازار در شغل انداخت کما فی کثر العما
 شاعری گفتمہ در خیال صفوق سوق کہ در عین نماز بیچ تا جز نکند آنچه
 صحابہ کردند حال اور یافتم کہ ہاجرین تجارت پیشہ لاسماعہ فاروق قدم از
 مسجد شریف کہ احب البلاد الی اللہ بودہ و در روی روضت من ریاض الجنۃ

در حدیث آمدہ بیرون بناوہ جائے پائے بنا و تد کہ بعض البلاد الی اللہ
 می باشد کہ روی مسلم فی صحیح عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم

احب البلاد الی اللہ مساجد با و ایغض البلاد الی اللہ اسواقها لعلہ عنہ
 صاحب المشکوۃ شاعری میگوید سہ آمدہ شیخ ز مسجد سوکے تجانہ برقت

کس نفہر مگر اکثر ثواب است اینجا و مقام مذکور است کہ صحابہ را زمان
 حملایت دین حاصل شدن در عقبہ نبی ساعدہ ازین سال ہجرت قریب

رسیدہ بود و محتمل کہ این واقعہ گریختن از مدینہ بہتر کس نماز بعد ازین در سنین
 پسینا بودہ لہذا بقول صاحب الزائر الخلفا کما تدری الخلفا فی النوبت معتظم الشریعہ

عقربہ اندہ تا ہمہ ال ایشان ہجرت ہنوی الان چنین ظاہر شد کہ
 شذری آئندہ دیدہ باید کہ شریک ام پہلو نشیند مگر شاعر ہندی میگوید سہ

ابو شیبہ صاحب نظر آتے ہیں محمود درین سال ہجرت غالباً بعد ماہ صفر و خطا
 الانت ہاجرین ہجرت فرمودہ ایشان با سہاربت عیسی گفت الحدیثیہ

ہذہ الہجرۃ فقالت اسماء لعمر فقال عمر سبقناکم بالہجرۃ ونحن باحق برسول اللہ منکم
 فضحبت فقالت کلمۃ کذبت یا عمر کأواللہ کنتم مع رسول اللہ تطعموا تطعموا و یعط
 جاہلکم و کتانی دارا و فی ارض البعداء البغضاء فی الجنۃ و ذلک فی اللہ و فی
 رسولہ و ایم اللہ لا اطعم طعاما و لا اشریب شرابا حتی اذکر ذلک لرسول اللہ الی
 قولہ فلما جاز البقی صلعہم فالت یا نبی اللہ ان عمر قال کذا و کذا فقال رسول اللہ
 صلعم لیس باحق بی منکم ولہ ولا صحابہ ہجرۃ واحدة و کم اہل السفینۃ ہجرتا ان
 الحدیث رواہ مسلم فی صحیحہ عن ابی موسی الاشعری فی حدیث طویل و ہو علی
 صفحہ ۲۰۲ شرح النوادی یعنی ابن حبشیہ ہجرۃ است اسماء گفت آری
 عمر فرمود ما سبقت در ہجرت از شما ہاجرین حدیثہ کہ قتیبہ پس بایان زیادہ حدیث
 بخدمت نبی میداشتم اسماء خضیاک شدہ کلمہ گفت کہ دروغ میگویی ابو عمر
 ہرگز چنین نیست شما نزد رسولی را بودید کہ گرسنہ شمار اطعام میخور ایندو چاہل
 شمار الضحیت میفرمود و ما در خانہ بودیم یا کہ گفت کہ در زمینہ دور و سخت و سمن
 در حبشہ بودیم و آن در راہ خدا و رسول او بود و قسم بخدا اطعام نخوریم و آب نوشیم
 مگر آنکہ رسولی اصلم را یاد میبودیم تا آنکہ راوی گفت ہر گاہ رسولی اصلم تشرف
 آورد اسماء عرض نمود کہ یا رسول اللہ ہر آنہ عمر چنان و چنان گفت آنحضرت
 فرمود او از شما احق بمن نیست برائے و و اصحاب ہجرت واحدہ است
 و برائے شما کہ اہل کشتی اید و تا ہجرت است انتہی ازین خبر پراثر چند تا فوائد
 مستدرک گردیدہ اول آنکہ قولہ سبقناکم بالہجرۃ اول دلیل برانت است کہ عمر
 تا این وقت تمیذانت کہ اعتبار ہجرت در شریعت ہجرت الی اللہ و الرسول است

نہ ہجرت من الیہ الی الیہ کہ این مقدمہ ہجرت حقیقی است اگر منوی باشد
چنانچہ در صحیح بخاری آمده و تعلقش مع ترجمہ سابقاً گذشتہ قال عمر سمعت النبی

صلیہ وسلم یقول انما اعمال بالعمیۃ فمن کانت ہجرتہ الی الدنیا لیسیرہا و امرأۃ تیزوہا

فیوۃ الی ما لیسیر الیہ ومن کانت ہجرتہ الی اللہ ورسولہ فہجرتہ الی اللہ ورسولہ

صلیہ وسلم یعنی اعمال بر نیت میباشد پس ہر کہ ہجرت او طرف دنیا بود او را دنیا

مے رسید یا طرف امرأۃ بود او را تزویج خواهد کرد پس ہجرت او بچیزے است

کہ طرف دوسے ہجرت نماید و ہر کہ ہجرت بخو طرف خدا و رسول فرماید ہجرتش

بسوئے خدا و رسول است و از قولہا کذبت یا عمر دریا فلتیم کہ وقوع تار و

عظمت عمر در امور شریکہ و کمال حق صحبت حضرت نبوی بستان او پیش

زبان چنان بود کہ تا این زمان فضائل بیان او را یا المشاہدہ دروغگو میگفتہ

و اتقول او واللہ کنتم مع رسول اللہ ظاہر شد کہ اسما اشارت ہجرت ا و

الی الدنیا فرمود و از قول وی و ایم اللہ اللہ مستدرک گردید کہ اسما ذکر ہجرت

خود در حال وقوف حبشہ طرف خدا و رسول نمود کہ ہر چند ما در اینجا بودیم لاکن

ہر دم و کتوفیم برے نمودیم و از اینجا است کہ آنحضرت صلعم برائے وی دو تا ہجرت

ارشا و فرمود و از قول پیغمبر علیہ السلام واضح شد کہ مدارج قربت مہاجرین

مکہ در ہجرت ہجرت واحدہ است و آہم مہم و از قول پیغمبر صلعم لیس یا حق بی

منکم ہمہ شرف مہاجرین مگر از قسم سبقت الی الایمان والی الرسول

و ہدایت و رضوانیت ہائے فرعونہ را در ریودہ کہ نو مسلمانان حدیث از ایشان

بہرہ مناصبت مراتب بوجہ خلوص ایمان از ایشان احق برسول اللہ بودہ

قافہم و تذکرہ یاد نمود کہ این رائے عمر بقولہ سابقاً کم بالہجرہ رائے چہارم اوست
 کہ آنحضرت صلعم روز فرمود چہ آنحضرت صلعم اول رائے او در منع جنگ بدر
 مطرود فرمود دوم و قتل اساری بدر رو کرد سوم عمر مشورت داد کہ فقرا
 مسلمین حوالہ شریکین کردہ شوعد آید و لا تطروا الدین یدعون ربہم خلاف
 رائے او نازل شد در ماہ شعبان سال ہفتم بروایت موافقہ لدینہ سنیہ
 عمر فاروق بموضع تربت ہوازن خروج فرمود گفتہ اند کہ نوبت تکالیف طرفین
 نیامد بے نیل مرام رحبت قہقری حسب تقدیر نصیب ایشان گردید و راہی
 و بے نیل مرامی چنین بافتہ است کہ کفار بخبر یافتن ہزرت خوردہ بودند
 لہذا موقع تقابل نیافتند اما فی نظر آن باو بنوی آید کہ حدین خبر رسیدن و دروا
 چگونہ ہمہ مال مستخرج و سبب خروج و میان اطفال ہمراہ بروند تا چنینہ انعام
 بدست اہل اسلام حاصل نشدن مروی شدہ حالانکہ ہزرت یافتگان وقت
 ہزرت سر اسیر رہبتا کے اضطرار میں شد بنا احوال طمانینت تیرہ عین
 کو چ چیز باقرہ ش سیدہ ندیدہ ہئے کہ اسہ اس ہزرت مگر آنکہ و رین تر و
 ستر فرار شد ار علی النفا بنوردہ اند کہ قلم تاریخ در دستہ قوم رخصت کشف
 عوارثی و بے دلفظ روایت حدیث قسطلاتی در راہب آنکہ تم سر پہ عمر بن النبی
 الی تربتی شعبان سنہ سبع و معہ ثلاثون بجلد نخرج معہ ولیل من بنی ہلال
 فکان لیسیر اللیل و یکن النہب یقاتی الخیر الی ہوازن فہربوا بہ علیہ السلام فلم
 یلق ستم احد انا لفراف را جہا الی المدینۃ و احوال ما از روایت سر پہ شیبہ بن
 سعد برارض غطفان صحیح تر است مے شو کہ شیبہ را ہم ازین قبیل رونداد

پیش آن تکفاری غیر یافتن سر و اسلام اگر نخواستند مگر اصحاب کلمه نما کثیر افتنه ها و آن سر خطین
و قدم بهما الی الدنیه کما فی المورثت چونکه سر یا شد آن علی الکفار هیچ نشان از مجال بودن
در اسلام نیاورد پس چگونه باورش شود که سر به عمر بر مجال کفار رسید پس چرا انزال عارت
یا علامت و اثر فائز شدن بخانه با و آنها نیاورد و چیزی آنکه فرار و گریخت که در قسمت بود
از مجال کفار بمیان آمد فتنه برود بیین سال هفتم و غالباً سال ششم سر و قدم صلعم ابوهریره
را حکم داد که هر که بگردد تو می شهادت یا یقان قلبی نماید او را بشمار جنت دهد و عمر فاروق
مانع آمد حتی که او را زد تا آنکه از صدمه اش ابوهریره بیفتاد چنانچه در صحیح مسلم و ابن کثیر

طویل مذکور است از ابوهریره ان رسول الله صلعم قال یا ابا هریره و اعطانی

لعنیه فقال اذیبت بعلی اثنین فمن لعیک من ودا ربنا الحاکم و شهیدان لا اله

الا الله مستیقنا بها قلبه فبشره بها بالجنة فکان اول من لعیت عمر فقال ما لانا ان

المنع لان یا ابا هریره قلت لعنا رسول الله لعنتنی بهما من لعیت شهیدان لا اله

الا الله مستیقنا بها قلبه فبشره بالجنة ففرض عمر بن عبدی محترت لا سستی فقال

ارجع یا ابا هریره فرجعت الی رسول الله فاجترشت بالبکاء و رکبنی عمر و هو علی

اشری فقال رسول الله صلعم مالک یا ابا هریره قلت لعیت عمر فاجترشت بالذی

لعنتنی بضر ببنی ثدیثی ضریرة حررت لاسستی فقال ارجع فقال رسول

الله صلعم یا عمر ما حاکم علی ما فعلت قال یا رسول الله یا ابا هریره لعنت

یا ابا هریره بنعایک من لعنی شهیدان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه فبشره بالجنة

قال نعم قال فلا انشبه رفاقی اثنین ان یشکل الناس علیها فخلهم لعلون فقال

نعم خلهم بنا ما قلعه عنه صاحب المشکوة و حاصل ترجمه اینک آنحضرت

فرمود که ای ابا هریره لعنت تو را از آنکه لعنتی را از آنکه لعنتی را از آنکه لعنتی را از آنکه لعنتی را

بابو ہریرہ جنت نعلین داد فرمود کہ ہر کہ بتولس حالت ملاقات نماید و شہادت
 بتوحید و بدیحا لیکہ قلب اولعین آورده باشد بتوحید یاریستغالی پس اول کسی
 بن ملاقی شد عمر بود و با من پرسید کہ چہ این نعلین است ای ابو ہریرہ من واقع
 عرض کردم پس عمر ما بین سینہ ام بزدلیمت مقعد خود افتادم و فرمود کہ واپس
 برو پس آہستہ آہستہ گریہ کنان رفتم و عمر مرا بیزانو سے زد و عقب من بود پس
 رسول خدا صلعم حال من پرسید پس گریہ نمودم پس بسبب کہ مرا فرستادہ بود کہ
 در میان ہر دو پستان من عمر زد کہ بر مقعد افتادم و من گفت باز برو رسول خدا
 صلعم فرمود کہ عمر ترا چہ چیز برانگیخت با چہ کہ گری گفت یارسول اللہ آیا تو
 ابو ہریرہ را با نعلین فرستادی کہ ہر کہ ملاقات نمائی و او گواہی بکلمہ شہادت
 بدہ مستیقن بقلب خود اورا بشارت جنت بدہی فرمود آری عمر گفت چنان کن
 ہر آنکہ من خوف منہ ایم کہ مردمان بدین بشارت مکنند و اعمال بگذارند رسول خدا
 گفت بگذار آتہارا انتہی و گمان غالب ہما کنست کہ این واقعہ بعد فتح مکہ رو
 آورده کہ عمر فاروق قبل ازان شوکتی بوجہ قلت ہمرازان نمیداشتند چنانچہ خود
 بدولت برتند ہمین کلمہ بشارت در مقام خیر از حضرت رسالت مامور شدہ
 سنادی کنان بود کہ ایاتی بیاند و بعد فتح مکہ چون افواج مطلقا و مولفۃ القلوب
 ہاوی بیوستند تعضات خاطر فاروق نمایان شدن گرفت کہ درین ایام
 حقانی ہم رسانند صاحب جاہت کغشب سندہ شدہ بود و در نتیجہ فوائد عظمی
 و مقاصد کبری سے باشند اول آنکہ رسول خدا صاحب ماینطق عن الہوی ان
 ہوالا وحی یوحی نیک میدانست کہ اول شخصیکہ بابو ہریرہ ملاقی خواهد شد

عمر باشد پس بر حال وے ترجم فرموده بشارت جنت با بشرط شہادت توحید
بحال استیقان قلب او توحید باری تعالی در وقتنا از مرض شک و ارتیاب چنانکہ
در حدیث از وحی است از بام شدہ بود را فی یا بد چونکہ تقدیر مقدم بر تدبیر میباشد
و کہ راجحہ از قضا و قدر نمی باشد لہذا مقدر مساعدت کرد و کرد انچکہ در آیه
کریمہ آمدہ راست المتفقین یصدون عنک صد و موافق بحال وے آمدہ

اتریدون ان تہدوا من اضل اللہ من یضل بالقرآن تجلہ سبیلہ قال ان
ہو کما کان ماند و حاصل مفاد آیات اینکہ دیدی منافقین را کہ روگردانی
نمایند از تو یعنی از حکم تو روگردانی کردنی و اینکہ ای اراوہ منہا مید کہ ہدایت
نماید کہے را کہ خدا اور انوار داشته است و ہر کہ را کہ خدا نور و مخدول میفرماید
پس ہرگز نخواہی یافت برائے او را ہی و این ہر دو آیه مطابق ہین واقعہ است

و اما آنکہ عمر فاروق کاش وقت نزول آیه ان اللہ لا یغفر من یشکر بہ و یغفر
ما دون ذلک من بیشاء حاضرے بود و جبرئیل امین یلمی وید البتہ باقتضا کوا
در دینی و حرارت ملت حنیفی کار باعث کارے رسید و سبق لفت و تشہیر یا و از ہما
سے نمود لغہم آنکہ ہر گاہ عدم غفران مخصوص بشکر کن گردیدہ پس غفران
مقابل ایشان برائے اہل توحید بلا شرط اعمال حسنہ آمدہ لہذا موحدین ازین
مغور شدہ ملقت تکالیف شرعیہ نخواہند گردید بلکہ از ارتکاب معاصی باکی
نخواہند فرمود و فعل ذلک جبرئیل امین ہوا پس فرمودندی و او تم غلط مشیت
نزول آیه متنبہ شدہ حسب رائے عمر فاروق ہذا فرمودے لغو ذلک من ذلک
سو ہم آنکہ حیرانم کہ بمقدمہ صاحب بن ابی بلتہ صحابی بدری کہ راز حضرت

نبوی را بقریش نوشت و عمر خواست که گردنش بزند و بر شمع داشتند پیغمبر باز
 ماند در الوقت از آن حضرت صلعم قوله ان الله اطلع على اهل بدر الى قوله فقال اعملوا
 ما شئتم فقد غفرت لكم شنید چه جایش بگرد و نگفت ای اخشی ان تکمل البدر لکن
 فقام یعلون بل انهم یبشرون النحر و یحجون بآیه لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 حیة یموت فیما یموتوا اذا ما اتقوا المآة کما رواه صاحب الاستیعاب فی ترجمه قد
 البدری یعنی نگفت که من خوف میفایم که بدریون بدان خطه این مطلق العنانی
 که در اعمال ما شئتم آمده و بطلان بشارت فقد غفرت لكم توکل فرموده اعمال
 حسنه بگذارتند و بلکه شراب بخورند و احتیاج نمایند بآیه که ترجمه اش این است
 بر آنکه ایمان آورند و عمل صالح گردند گناهی نیست در آنچه که خوردند پس
 ازان پر پیزگاری نمایند مگر آنکه گویند که در الوقت عمر جوشش اصلاح شریعت
 نمیداشت بلکه بر درودین آیه لیس علی الذین چرا بجز بیل این تیا و نخت
 و وقت حدزون قدامه بدری شارب الخمر متخیر گشته چاره حدزون از عام
 صحابه دریافت فرمود که فی الاستیعاب و بقر است و سے نیامده سپر
 باید بلیستن بیل چوپر شد شاید گذشتن بپیل چه عمر فاروق را موبالستی که
 در اول ششم نزول آیه راس بستی تا آخر تخیر و حدزونش پیش نیامدی مگر آنکه
 گفته شود که وقت نزول آیات کی از صفوح اسواق فرصت می یافت تا حاضر
 خدمت نبوی ماندی و بقر است معانی آیات فهمید تعرض من منودی چهارم
 آنکه حدیث بشارت بالجنة و در شان صحابه مبشره که راوی او سعید بن زید نقل
 عدوی است غالباً تا زمان خلافت عمری بمنعمه اختراع جلوه گرفتند و در عمر